



تحول در دانشگاه؛

استمرار روند یا رخداد شگفتی ساز؟

تکنگاشت سوم

نقش‌پذیری و اثر گذاری
دانشگاه در رشد و توسعه منطقه
استقرار

غلامرضا گرایی نژاد

اسفند ماه ۱۴۰۲



نقش پذیری و اثرگذاری دانشگاه در رشد و توسعه منطقه استقرار

مقدمه

مجموعه حاضر چکیده مطالب سومین نشست از سلسله نشست‌های اقتصاد آموزش عالی کشور با عنوان «تحول در دانشگاه؛ استمرار روند یا رخداد شگفتی‌ساز؟» است. در این نشست که در روز سه‌شنبه ۸ اسفند ماه ۱۴۰۲ در پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس برگزار شد، دکتر غلامرضا گرایی‌نژاد به ارائه مطالب در زمینه نقش‌پذیری و اثرگذاری دانشگاه در رشد و توسعه منطقه استقرار پرداخت و با طرح این پرسش که «چه‌گویی می‌تواند راهنمای ارتباط دانشگاه و منطقه و محل استقرار آن باشد؟» اشاره کرد که بحث ارتباط دانشگاه با جغرافیای منطقه و منطقه استقرار، بحث نسبتاً جدیدی در ادبیات دنیا است. تا قرن بیستم نه سیاست عمومی دولت‌ها این بوده و نه خود دانشگاه‌ها به این فکر افتاده‌اند که با منطقه به‌طور گسترده ارتباط برقرار کنند. در تمامی اسنادی که یونسکو در دهه پایانی قرن بیستم منتشر کرده، حداقل چهار نقش را برای دانشگاه قائل شده که عبارتند از: ۱. تربیت نیروی انسانی متخصص موردنیاز (محل‌های، منطقه‌ای یا ملی)، نخستین و مهم‌ترین آن‌ها؛ ۲. پیشبرد مرزهای دانش (فعالیت‌های آکادمیک دانشگاه‌ها)؛ ۳. ارتباط با جامعه (خدمات‌رسانی به جامعه)؛ ۴. ارتقای فرهنگی جامعه. در ادامه دکتر گرایی‌نژاد افزود که می‌توان بحث منطقه‌ای را زیرمجموعه‌ای از ارتباط با جامعه فرض نمود که جامعه موردنظر در جغرافیای معین با ویژگی‌هایی محلی یا منطقه‌ای را در نظر می‌گیرد. در حال حاضر دانشگاه‌های دنیا (آمریکا کمتر)، به‌خصوص اروپایی‌ها، با این مسئله درگیر هستند و این اهمیت در اسناد کشورهای عضو اتحادیه اروپا نیز مشهود است. افزایش میزان توجه به این مسئله، به دلیل تأثیر از مقولاتی مانند جهانی شدن، پیشرفت در تکنولوژی فاوا، سرعت در جابه‌جایی‌های جمعیتی، تحرک‌های اجتماعی و شکوفایی حوزه برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای نسبت به دهه‌های پیش بوده است.

در این نگاشت می‌خوانیم:

- ارتباط اندک آموزش دانشگاهی و زیست‌بوم منطقه‌ای در ایران
- طرح یک پرسش محوری
- جمع‌بندی و دلالت‌های سیاستی برگرفته از یافته‌ها
- الف. ضرورت توجه به پیشینه و بافتار؛
- ب. پذیرش کثیر در مأموریت‌ها بین دانشگاه‌ها؛
- ج. طرح‌ریزی بر پایه یکپارچگی نظری تا تغییر در حکمرانی؛
- د. ضرورت تحول درون دانشگاهی؛
- ه. آموزش دانشگاهی، به‌مثابه محور بنیادین نقشه تحولی؛
- و. بازار کار، مسیر اصلی ارتباطی دانشگاه و منطقه.

ارتباط اندک آموزش دانشگاهی و زیست‌بوم منطقه‌ای در ایران

دانشگاه‌های کشور با منطقه استقرار خود (استان و شهرستان‌های آن) ارتباطی قوی ندارند و برای سطح ملی برنامه‌ریزی و فعالیت می‌کنند، حتی دانشگاه‌های کوچک یا جدیدتر، رسالت‌ها و نقش‌هایشان را در سطح ملی و مانند دانشگاه صنعتی شریف تعریف می‌کنند. اکثر رشته‌هایی که در دانشگاه‌ها تأسیس می‌شود اقتباسی از خارج یا داخل و از دانشگاه‌های قدیمی‌تر است؛ فارغ از اینکه برخی دانشجویهای فارغ‌التحصیل این رشته‌ها که بومی هم هستند و می‌خواهند در استان و شهرستان خود شاغل شوند، بیکار می‌شوند و مشاغل در حوزه تخصص یادشده نخواهند یافت. بخشی از وضعیت موجود ناشی از آن است که دانشگاه‌ها هنوز نتوانسته‌اند با مسائل منطقه‌شان هماهنگ شوند و به آن‌ها فکر کنند. گسترش نامتوازن آموزش عالی در مناطق مختلف یکی از نمودهای این مسئله است. سند برنامه ششم در موضوع آموزش عالی (۱۳۹۵) نیز به این موضوعات پرداخته بود که انواع نظام‌های آموزش عالی در سطح استان‌ها ساماندهی شوند، به عبارت دیگر، چون دانشگاه‌ها با استان هماهنگ نیستند، باید به‌نحوی دیگر ساماندهی شوند؛ تمرکززدایی صورت پذیرد و آموزش عالی به سمت تصمیمات محلی هم سوق یابد؛ برنامه درسی با نیازهای جامعه متناسب‌سازی شود که جامعه محلی هم بخشی از آن است و همکاری سه‌جانبه آموزش، بخش اقتصادی و دولت در استان‌ها جدی‌تر گرفته شود. در گزارش دیگری (۱۳۹۴)، مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی به ۴۳ چالش و مسئله اشاره کرده بود و یکی از آن‌ها این است که الگوی توسعه کشور مشخص نیست، بنابراین فعالیت‌های مؤسسات آموزش عالی ما نمی‌تواند خودش را براساس آن هماهنگ کند، شکل و ساختار بدهد و برنامه‌ریزی کند و اینکه در خود بخش آموزش عالی نیز، نبود آمایش آموزش عالی احساس می‌شود. برنامه هفتم توسعه مصوب مجلس نیز وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی را مکلف می‌کند که طرح خود را مشتمل بر تعیین ظرفیت کل، سهم دانشجویان به تفکیک رشته/مقطع تحصیلی، زیرنظام‌ها، توزیع دانشجویان/مقطع براساس آمایش سرزمین را ظرف مدت شش ماه ارائه دهند. بنابراین، صورت‌بندی از مجموعه اسناد ارائه‌شده نشان می‌دهد که بین آموزش دانشگاهی و زیست‌بوم منطقه‌ای ما ارتباط اندکی برقرار بوده؛ البته این موضوعی نیست که مختص ایران باشد و اکثر کشورها با این مسئله درگیر هستند.

طرح یک پرسش محوری

در مورد ارتباط دانشگاه با منطقه و محل استقرار فیزیکی آن، چه در بُعد کوچک محلی و چه در گستره ایالت و استان، یا ملی و بین‌المللی، نظریه پایه یکسان و موردپذیرشی وجود نداشته است. با این حال بیش از دو دهه است که این مفهوم و مأموریت، یعنی انتظار از دانشگاه برای اثرگذاری در رشد و توسعه همه‌جانبه منطقه‌ای و محلی بسیار پررنگ‌تر از گذشته مطرح شده است. حال، وجود این پرسش برای برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران ارشد آموزش عالی و آموزش دانشگاهی امری منطقی است که با پشت سر گذاشتن نزدیک به ۱۷۰ سال از تأسیس دارالفنون و به‌دنبال تمام مراحل نضج و تکامل نهاد آموزش عالی و دانشگاه در ایران؛ همچنین با قدمت بیش از نیم قرن در زمینه برنامه‌ریزی آمایش سرزمین در ایران، «چه‌الگویی می‌تواند راهنمای ارتباط دانشگاه و منطقه و محل استقرار آن باشد؟». دستیابی به الگوی

مفهومی ارتباط آموزش عالی (آموزش دانشگاهی) با منطقه استقرار دانشگاه می‌تواند سیاست‌گذاران آموزش عالی کشور را در ساماندهی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی از منظر اولویت‌های منطقه کمک نماید. این الگوی مفهومی نظریه‌مبنا، با مرور بر نظریه‌های پایه در مورد نقش دانشگاه، نسل‌های دانشگاهی و سپس مدل‌های دانشگاه در منطقه، استخراج شده است.

جمع‌بندی و دلالت‌های سیاستی برگرفته از یافته‌ها

یافته‌های این مطالعه، دلالت‌هایی به شرح زیر را برای سیاست‌گذاران ارشد آموزش عالی به همراه دارد:

الف. ضرورت توجه به پیشینه و بافتار

- اگر درگیر شدن دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی در توسعه منطقه یا محل استقرار مؤسسه را به‌منزله راهبردی کلیدی و نه در تلاش‌های گسسته و موجود در پیشینه و تجربه دانشگاه‌ها، لحاظ نماییم، در این صورت، این موضوع امری متأخر است که در اواخر قرن بیستم میلادی مورد توجه قرار گرفت. می‌توان ادعان نمود که از زمان پیدایش دانشگاه‌ها در قرون وسطی برای قرن‌های متمادی، کشورها و دولت‌ها به‌طور عمده از آن‌ها عرضه آموزش و تحقیق را بدون توجه و الزام به ارائه خدمت به حوزه جغرافیایی استقرار خود یا نقش‌پذیری برای آن منطقه، انتظار داشتند. بنابراین، هر تلاش جدید در زمینه تفکر و طراحی برای سوق دادن دانشگاه‌ها به سمت رشد و توسعه منطقه استقرار خود، امری است که در آن، هم باید بر پیشینه و ظرفیت موجود آموزش دانشگاهی ایران توجه داشته باشد و هم به مدل‌های مطرح بین‌المللی و تجربیات کشورها نظر افکند و هم تجربیات برنامه آمایش ملی و استان‌ها را استفاده نماید.

ب. پذیرش تکثر در مأموریت‌ها بین دانشگاه‌ها

- مرور تمام تحولات تاریخی آموزش عالی کشورها نشان‌دهنده این است که در این موضوع نسبتاً جدید نیز نکته مهم این است که بدانیم دانشگاه به‌عنوان یک نهاد، از نظر مأموریت و کارکرد، یگانه نیست و از نظر کشوری، منطقه‌ای و نوع، متنوع است و حتی در سطح یک منطقه هم یکسان نبوده و می‌تواند متنوع باشد. به این ترتیب الگوی مفهومی نیز باید به‌گونه‌ای انعطاف‌پذیر باشد که به دانشگاه و مؤسسه آموزش عالی، امکان انتخاب بر بستر سرزمین و ویژگی‌های آن را بدهد.

ج. طرح‌ریزی بر پایه یکپارچگی نظری تا تغییر در حکمرانی

- در سطح سیاست‌گذاری کلان، نظریه پایه یا مفاهیم موردتفاهم بازیگران اصلی (ستادی) مثل شورای عالی انقلاب فرهنگی، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و سازمان برنامه و بودجه کشور به‌عنوان متولی برنامه‌ریزی آمایش سرزمین در کشور هنوز وجود ندارد. این را می‌توان از مطالعه تطبیقی اسناد مصوب در این ارتباط برای آموزش‌های پزشکی و غیرپزشکی ملاحظه نمود. بنابراین دستیابی به درک مشترک از مبانی و مفاهیم، برای انسجام و یکپارچگی سیاست‌ها و اقدامات بعدی بسیار اثرگذار خواهد بود؛

- در حکمرانی آموزش عالی باید تغییر اساسی صورت پذیرد. این تحول و چرخش باید بر پایه تمرکززدایی از اختیارات ستادی به نفع دانشگاه و نیل به نظارت و ارزیابی ستادی دگرگون نسبت به وضع گذشته و جاری باشد. به این ترتیب، ارتباط سطح کلان (ستاد و وزارت علوم، تحقیقات و فناوری) با سطح خرد (دانشگاه و مؤسسه آموزش عالی) باید به مدل‌های جایگزین مدل کنترل مرکزی همه‌جانبه روی آورد. همچنین، رابطه سیاست‌گذار اصلی (بخش آموزش عالی) و دانشگاه باید به رابطه هدایت و نظارت کلی (ستاد) و اعطای محوریت به دانشگاه (یا جامعه دانشگاهی) در منطقه یا استان تغییر یابد.

د. ضرورت تحول درون‌دانشگاهی

- در الگوی مفهومی موردنظر این گفتار، دانشگاه به‌عنوان یکی از حلقه‌های اصلی، باید به ویژگی‌های جدیدی همچون استفاده از مدیریت تعاونی، ایجاد شبکه فراگیر با ذی‌نفعان داخلی و بیرونی (دلالت دیگر این شبکه‌سازی، الزام دانشگاه به عدول از سازماندهی و ساختار سلسله‌مراتبی صرف و به‌کارگیری نوعی ساختار تلفیقی، با در نظر گرفتن سلسله‌مراتب است)، انعطاف‌پذیری در قبال نیازها (مدیریت بر مبنای اقتضائات)، استفاده از سازوکارهای جدید کنترل و نظارت بر خود، درگیری در زیست‌بوم منطقه و متعهد نسبت به مسائل آن (با نمود یافتن آن در برنامه‌ها و فعالیت‌ها) مجهز شود. طراحی و اجرای برنامه تغییر و تحول برای ارتباط با منطقه و استان استقرار دانشگاه باید با به‌کارگیری ظرفیت همه عناصر داخل و خارج از دانشگاه صورت پذیرد. هراندازه دانشگاه بتواند این عناصر را در شبکه ارتباطی خود وارد نموده و از آن استفاده کند (نزدیکی به مرکز و مدیریت) موفق‌تر خواهد بود. حلقه دیگر این الگو، منطقه استقرار است که می‌تواند از محلی، استانی و منطقه‌ای (بین‌کشوری) تا بین‌المللی تعریف شود. بدیهی است با گسترش دایره جغرافیایی، ویژگی‌های آن نیز دگرگون خواهد شد و پیچیدگی ارتباطات نیز فزون‌تر می‌شود. شناخت ویژگی‌های این منطقه در حال حاضر و فرصت‌های پیش‌روی منطقه در آینده (کاربست سند آمایش سرزمین برای منطقه) در شکل‌دهی به برنامه‌های دانشگاه نقش اساسی خواهد داشت. حلقه واسط و رابط بین این دو حلقه اصلی را مأموریت‌ها و نقش‌های دانشگاه تعیین خواهد نمود. در این الگوی مفهومی و براساس یافته‌ها، نقش آموزش دانشگاهی به‌عنوان ارباب حلقه‌ها شناخته شده است که سایر نقش‌ها و ارتباطات، پیرامون این اصلی‌ترین حلقه تعریف خواهند شد. این امر به معنی نادیده گرفتن سایر مأموریت‌ها یا نقش‌ها نیست، بلکه تأکیدی بر اولویت اصلی صورت پذیرفته است.

ه. آموزش دانشگاهی، به‌مثابه محور بنیادین نقشه تحولی

- با توجه به دلالت سیاستی بند قبلی؛ به‌عنوان یافته‌ای کلی باید گفت، اثرگذاری آموزش عالی و دانشگاه بر منطقه را به‌طور عمده باید در جریان شکل‌گیری سرمایه انسانی، آموزش، کیفیت و تضمین شرایط برای آموزش در طول زندگی استوار نمود. علاوه بر آن، مشارکت دانشگاه‌ها در فرایندهای خلق و کاربرد دانش و نوآوری در منطقه نیز باید به امری مشاهده‌پذیر و مرئی تبدیل شود. وجود مؤسسه آموزش عالی باید در خلق ایده‌های مورد استفاده در کسب و کارها و توسعه اقتصادی نیز خود را نشان دهد. شاخص تمیز منطقه با منطقه در این مسیر را می‌توان در

میزان رقابت‌پذیری آن تعریف و ارزیابی نمود. این مجموعه فعالیت‌ها باید به کاهش مهاجرت از منطقه، ایجاد مزیت در سطح ملی و بین‌المللی و ایجاد ارزش افزوده و رفاه اقتصادی و اجتماعی نیز بیانجامد؛

- الزاماً قرار نیست تمام دانشگاه‌ها برای خود در قالب ساختار و مأموریت‌های آخرین نسل‌های دانشگاهی، مثلاً نسل پنجم، هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی کنند. این نکته مهمی است که بدانیم دانشگاه (با پیشینه و ظرفیت‌های حال و ظرفیت تغییر بالقوه در آینده) و ویژگی‌های منطقه تعیین می‌کند که کدام مأموریت یا مأموریت‌ها باید محوریت یابند. اما یک محور را می‌توان همیشه در نظر داشت و آن نیز محور آموزش است که این آموزش باید لباسی در خدمت جغرافیای استقرار به خود بپوشاند. به این ترتیب باید رویکردهایی را انتخاب کرد که دانشگاه را در ارتباطی اندام‌واره، نسبت به منطقه و محل استقرار حساس و پاسخگو نماید، از الگوهای تیپ در مدیریت و رهبری دانشگاه اجتناب کند، در تمام مأموریت‌های تمام نسل‌های دانشگاهی درگیر نشود و مأموریت دارای مزیت را انتخاب کند، بر رصد مستمر شرایط محیطی و هدف‌گذاری و ایجاد ساختار مناسب در ارتباط با آن الزام داشته باشد، دارای انعطاف‌پذیری ساختاری و نهادی باشد، به بازار توجه نماید، کارآفرینی درونی داشته باشد، کارآفرین بودن در کنار آموزش و پژوهش به عنوان محصولات اصلی دانشگاه را در نظر داشته باشد و به ضرورت استقلال مالی و تنوع تأمین مالی توجه کند.

و. بازار کار، مسیر اصلی ارتباطی دانشگاه و منطقه

- برای اینکه این ویژگی‌ها و ارتباطات در سطح منطقه عینیت یابد، باید به لنگر نمودن دانشگاه به اشتغال منطقه و محلی با ایجاد و گسترش بازار برای آموزش عالی و عرضه دانش‌آموختگان برای بازار کار منطقه و محلی محوریت ویژه داد. در همین راستا، با توجه به مجموعه‌مبانی مطرح‌شده در ارتباط با نیازهای بازار کار، همچنین رویکردها و روش‌های مورد نظر در برنامه‌ریزی ارتباط آموزش عالی و بازار کار و سیر تحولات آن‌ها، تجربه شش برنامه توسعه و کلان‌پروژه‌هایی که توسط نهادهای رسمی کشور انجام شده‌اند و قدرت و اثربخشی و فرجام آن‌ها در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری، می‌توان دو نکته سیاستی زیر را در مورد انتخاب رویکرد و روش پیشنهاد نمود:
۱. برنامه‌ریزی بالا به پایین و توقع پیش‌بینی نیازمندی‌های نیروی انسانی به تفکیک سطح تحصیلی و رشته امروزه در تنظیم برنامه‌ها چندان کاربردی ندارد. رویکردهای مبتنی بر تقاضای اجتماعی، به‌ویژه از منظر انطباق کیفیت خروجی با نیازهای جامعه، مسیر بهتری را برای سیاست‌گذار و برنامه‌ریزی آموزشی برای ارتباط با بازار کار پیش روی می‌نهد. توضیح اینکه، در رویکرد برنامه‌ریزی نیروی انسانی که بر پایه نظریه «کینزی» شکل گرفته است، تقاضای کار محوریت دارد، عمدتاً نیاز اقتصادی مطرح است و مهارت‌ها و تخصص‌های مورد نیاز را قابل‌پیش‌بینی می‌داند. نظام آموزشی نیز باید در خدمت تأمین نیازهای اقتصادی برنامه‌ریزی کند و رویکرد تقاضای اجتماعی به سمت عرضه کار تکیه می‌کند. نیازهای فرد در این رویکرد اهمیت دارد. سیاست‌گذاری، برخلاف رویکرد قبلی، خصلت کوتاه‌مدت دارد. تأکید بر نقش اجتماعی آموزش است و نظام آموزشی باید در خدمت نیازهای افراد قرار گیرد. البته در مباحث جدید به هر دو رویکرد توجه دارند، اما باید قابلیت و محدودیت‌های هر کدام را در نظر گرفت. رویکرد

تقاضای اجتماعی با استقرار و کاربرد نظام جامع اطلاعات بازار کار که در اغلب کشورها ایجاد و از طرف ذی‌نفعان، از جمله دانشگاه‌ها استفاده می‌شود، همچنین مطالعات موردی برای دریافت نظرات کارفرمایی در مورد ویژگی‌های خروجی دانشگاه و میزان تطابق با نیازهای آن‌ها، کاربرد داده‌ها و اطلاعات منطقه‌ای و محلی و اهداف آمایشی آن‌ها، ارتباط با مردم برای پاسخ به نیازهای آموزشی آن‌ها در طول زندگانی، برای پاسخگویی به اهداف منطقه‌ای دانشگاه ابزار قوی‌تری فراهم می‌آورد؛

۲. در ارتباط دانشگاه و مؤسسه آموزش عالی با بازار کار در بسیاری از کشورهای پیشرفته و در حال توسعه و در حال گذار، موضوع و پدیده تطابق (هرچه بیشتر) دانش‌آموختگان با نیازهای بازار کار و جامعه، برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی، محوریت یافته است. تجربیات بین‌المللی و تجربیات داخلی این‌گونه توصیه می‌کنند که توجه به پدیده تطابق یا عدم تطابق خروجی دانشگاه با نیاز بازار کار می‌تواند راهنمای اصلی سیاست‌گذاری شود. دانش‌آموختگان آموزش عالی از مسیرهای گوناگون از آموزش به سمت اشتغال گذر می‌کنند. این پدیده به دو شکل وجود دارد: عدم تطابق افقی در مهارت، که وضعیتی است که در آن شاغل دارای مدرک یا صلاحیت در رشته‌ای است که با مهارت و صلاحیت شغل او هماهنگ نیست (برای مثال شاغل شدن یک فرد دارای مدرک زیست‌شناسی در شغل حسابداری)؛ دوم، عدم تطابق عمودی در مهارت که به موقعیتی گفته می‌شود که مهارت و صلاحیت کسب‌شده توسط فرد شاغل کمتر یا بیشتر از مهارت مورد نیاز باشد (مثل شاغل شدن یک فرد دارای مدرک تحصیلات تکمیلی کارشناسی ارشد در شغلی که به مهارت و صلاحیت دیپلم یا کارشناسی نیاز دارد). به همان اندازه که عدم تطابق در مهارت، از نظر فردی یک مسئله شناخته می‌شود، برای کل اقتصاد نیز پدیده‌ای نامناسب است، زیرا شواهد مطالعاتی نشان می‌دهد که وجود چنین پدیده‌ای با بهره‌وری اقتصاد در کل کشور ارتباط منفی دارد. یعنی با فرض ثابت ماندن سایر عوامل، انتظار بر این است که بهره‌وری و رشد اقتصادی در کشورهایی با عدم تطابق بالاتر نسبت به کشور دیگر، کمتر باشد. بنابراین، برای پیگیری تطابق در منطقه، باید شاخص‌ها و نماگرهای حداقلی (با دادن اختیار به دانشگاه و منطقه برای افزودن بر آن‌ها و کاربرد نماگرهای مکمل آن‌ها)، در سطح ملی تعیین شود.



نشست «نقش پذیری و اثرگذاری دانشگاه در رشد و توسعه منطقه استقرار»
۸ اسفند ماه ۱۴۰۲- پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس